

## نهادهای دینی و اصناف دین‌داران در غزلیات عرفانی امام (س)

- محی‌الدین قنبری
- محمود شیخ

چکیده: این مقاله در پی تبیین موضع امام خمینی (س) درباره اصناف دین‌داران و نهادهای دینی است. نویسنده برای رسیدن به این مقصود اشعار ایشان را تحلیل کرده و اثبات می‌کند که مبنای آموزه‌های اجتماعی عرفان امام، اخلاص است که با ریا و تظاهر تقابل دارد. ریاستی‌زی و مخالفت با مظاهر ریا در اصناف دین‌داران، موجب نزدیکی اشعار ایشان با سنت ادبی ملامتی شده است. حضرت امام سه نهاد مسجد و مدرسه و خانقاه را گاه محل ریا و تظاهرات دین‌دارانه می‌دانند که دام‌هایی چون دلبستگی به امور ظاهری دین، تحقیر خلق خدا و جدال‌های بی‌حاصل را در برابر سالکان حقیقی می‌گستراند و مانع سلوک ایشان می‌شود.

واژگان کلیدی: امام خمینی (س)، عرفان عملی، اخلاص، ریاستی‌زی، مسجد، مدرسه، خانقاه، ملامتیه، ادبیات عرفانی.

---

E-mail: drghanbari.m@gmail.com

• عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نیشابور.

•• دانشجوی دکتری عرفان اسلامی و اندیشه امام خمینی، (س) تهران.

E-mail: mahmood.sheikh@yahoo.com



## مقدمه

در باب ویژگی‌های عرفان اجتماعی حضرت امام<sup>(س)</sup> مطالعاتی صورت گرفته است. بخش اعظم این مطالعات در «مجموعه مقالات کنگره امام خمینی و اندیشه‌های اخلاقی و عرفانی» منتشر شده است. در باب پژوهش‌هایی از این دست باید به چند نکته توجه داشت. در این پژوهش‌ها اغلب به آثار عرفانی امام توجه و از شعر عرفانی ایشان غفلت شده است. چنان‌که اشاره خواهیم کرد، توجه به شعر در بررسی نظام عرفان اجتماعی امام ضروری است. دیگر آنکه این پژوهش‌ها به جست‌وجوی ریشه‌های تاریخی این رویکرد عرفانی نپرداخته‌اند و بیشتر در مرحله توصیف ردایل و فضایل باقی مانده‌اند. ما در این پژوهش با بررسی مهم‌ترین نقاط پیوند اندیشه‌های عارفانه امام با حساسیت‌های اجتماعی ایشان، به پیشینه آن در سنت عرفانی اسلام اشاره می‌کنیم. چنان‌که پس از این خواهیم گفت: محور اندیشه‌های عرفان اجتماعی امام مبارزه با آن دسته از نهادهای دین‌داری است که اخلاص را از یاد برده‌اند و گرفتار ریا، عجب و تزویر شده‌اند. این تأکید بر اخلاص و نقد این گونه دین‌داری در سابقه فرهنگی ایران اسلامی، یادآور سنت معنوی ملامتیان خراسان است، که در بخش پایانی مقاله به آن خواهیم پرداخت.

## جایگاه مفهوم اخلاص در سنت عرفانی اسلام

یکی از اصول اساسی عرفان، اخلاص است و این مسئله در نگاه عارفان مسلمان به قدری محل توجه واقع شده که آن را مبنای سلوک الی‌الله فرض کرده‌اند، و حرکت فکری و اجتماعی خاصی را بر مبنای آن شکل داده‌اند؛ حرکتی که در گذشته فکری، فرهنگی و اجتماعی دنیای اسلام در قالب مکاتبی چون تصوف، ملامتیه، قلندریه، فتیان و جوانمردان بروز و ظهور یافته است. تأکید بر اخلاص، تأکید بر عمل و تحقیر گرفتاران در عالم الفاظ و قال و مقال فلسفی، تساهل، ضدیت با فرقه‌گرایی و تأکید بر خدمت به خلق و جوانمردی از مهم‌ترین آموزه‌های معنوی عارفان مسلمان در مسئله اخلاص است. تأکید بر عمل و پرهیز از گرفتاری در وادی جدل و نظر نیز، برآمده از همین اصل است. نبود اخلاص در عمل، سالک را به جلوه‌نمایی در خلق وامی‌دارد، پس او که عالم عمل را گذرگاهی سخت می‌داند و بیش از حق، خود را محتاج توجه خلق می‌داند، بیش از آنکه به عمل بپردازد با آموختن اصطلاحاتی اندک و بیان احوال عارفانه آن‌گونه که از دیگران شنیده است، سعی دارد خود را در منظر خلق از



ارباب قلوب معرفی کند؛ از سوی دیگر فقدان اخلاص در چنین سالکانی که هر یک به نمایش دانش عرفانی خویش غره‌اند، موجب اختلاف و جدل آنان، آن هم از گونه قال و مقال‌های فلسفی و کلامی می‌شود. این افراد برای نشان دادن فضیلت خود و مرجع دیگران شدن، مردم عادی و حتی عابدان و عارفان را به دیده تحقیر می‌نگرند و این بینش در عمل و رفتار آنان نیز ظهور می‌یابد. با این توجه عارفی که اخلاص را مبنایی‌ترین اصل سلوکی خود می‌داند، بر هر چیزی که او را از خلق ممتاز کند و رنگ و بوی برتری‌جویی داشته باشد گریزان است. از دید چنین عارفی شیخ و امام و راهبر بودن را باید رها کرد، همچنین از الفاظ و اضمار و مجاز باید گریخت و دست در دامن عشق زد. چنین عارفی با فرقه‌گرایی مخالف است و خدمتگذاری خلق را وسیله‌ای می‌داند برای پرهیز از خودرأیی و خودکامی. این عرفان همچنین برای بیان اطوار سلوک از بیان منطقی و فلسفی می‌پرهیزد و قالب شعر را بر نثر ترجیح می‌دهد.

### شعر بازتاب حساسیت‌های اجتماعی

شعر محل تلاقی عاطفه و تخیل و زبان است. شاعر با سرودن شعر عواطف خود را که در بستر جهان‌بینی مشخصی شکل یافته است، به وسیله زبان بیان می‌کند و با بیان خود، مخاطب را در تجربه عاطفی خود شریک می‌کند و او را از دریچه حسی مشترک وارد فضای فکری و جهان‌بینی خود می‌کند؛ پس شعر بیان تجربه‌ای است عاطفی؛ عاطفه‌ای که بر جهان‌بینی و نظام اندیشه‌ای شاعر متکی است. عرفان نیز از آنجا که نوعی تجربه است، در هنر و شعر تجلی ویژه‌ای دارد تا سایر ساحت‌های حیات انسانی؛ از این منظر عرفان و هنر دو روی یک سکه‌اند؛ این مسئله در جوامع اسلامی شکل ویژه‌تری می‌یابد، زیرا مسلمانان به هنرهای دیگر مانند موسیقی و هنرهای تجسمی کمتر توجه می‌کردند و همین امر توجه به شعر عرفانی را به عنوان بستری برای فهم بهتر آرای عارفانه ضروری می‌کند.

غالب آثار عرفانی در کلافی از اصطلاحات و قالب‌های نگارش و سنت‌های علمی زمانه سردرگم مانده است و پژوهنده نمی‌تواند در آن به اصل و مبنای اندیشه‌های نویسنده پی ببرد. کمتر اثری در نثر فارسی و عربی، در حوزه عرفان وجود دارد که این سنت‌ها در آن اثر ویژه نهاده باشد و نویسنده توانسته باشد رها از قاعده‌های عالمانه و سنت‌های نگارش و تفهیم، عقاید و افکار خویش را بیان کند. شاهد ما در این مدعا ادبیات زندانه و قلندری و ظهور ویژه



آن در شعر فارسی به عکس نثر است. عارفان بسیاری در تاریخ فرهنگ اسلامی در هنگام تدوین اثری به نثر، مقصود و مقصدشان تعلیم و تعلم بوده است و سعی کرده‌اند چیزی خارج از حوزه مفاهیم و اصطلاحات نگویند و در نوشتن خود عاطفه را سهمیم نکنند. این امر در موضوعی که عرفان با احساسات اجتماعی پیوند می‌یابد، ژرف‌تر می‌شود. چرا که سنت عارفان و صوفیان و پرهیز آنان از ورود به این ساحت، ادبیات علمی این شاخه از معرفت را به گونه‌ای شکل داده‌است که نویسندگان کمتر به خود اجازه می‌دادند که در حین نوشتن متنی عارفانه لختی قلم را بگریانند و حاصل عاطفه و احساس خود را از طبقات دین‌داران و نقش آن‌ها در زندگی اجتماعی بیان کنند. بزرگانی چون عطار و سنایی و حافظ نیز به همین دلیل، شعر را برای این عرصه از احساسات و تمکرات خویش مناسب‌تر دیده‌اند و در آن از «لقمه شبیهه» «صوفی شهر» و «نان حلال شیخ» و «دراز دستی کوتاه‌آستینان» سخن گفته‌اند.

بر همین اساس می‌توان از مفاهیم مندرج در شعر، حساسیت‌های عاطفی شاعر عارف را در مسائل اجتماعی بهتر دریافت و در این مقاله، بر همین مبنا، برای درک ابعاد اجتماعی عرفان امام خمینی<sup>(س)</sup> شعر ایشان مطالعه شده‌است.

بنابر دلایلی چند، در تبیین نظریه امام درباره نهادهای دینی و اصناف دین‌داران بهتر است غزل عرفانی ایشان مطالعه شود، زیرا شعر همراه همیشگی او در مراتب کسب دانش و بینش عرفانی بوده و بهترین نمودار در معرفی تفکر معنوی ایشان در همه ادوار حیات است. چنان‌که می‌دانیم حضرت امام در برهه‌ای از تاریخ زندگی به مطالعات نظری در عرفان پرداخته‌اند و در مقاطع دیگر زندگی اهتمامشان به مطالعه و تحقیق در عرفان نظری کم شده است؛ اما حتی در همین دوران، جانب شعر را فرونهاد و صحبت آن را غنیمت شمرده‌اند. بنابراین برای کشف حساسیت‌های اجتماعی عرفان امام بهتر است شخصیت‌های شعری ایشان مطالعه و سخنش درباره آنان به صورت کیفی تحلیل شود.

در این پژوهش از میان اشعار امام تنها غزلیات ایشان بررسی شده‌است؛ زیرا اولاً بخش عمده و اصلی شعر عرفانی امام غزلیات او است؛ و ثانیاً برترین حساسیت‌های اجتماعی امام در غزل ایشان ظهور کرده‌است؛ با آنکه شعر امام در سایر قالب‌ها بیشتر مناسبی است و در آن‌ها کمتر اثری از حساسیت‌های عاطفی و اجتماعی می‌توان یافت.

### نهادهای دینی و اصناف دین‌داران و آفات آن‌ها در غزل امام

چنانکه گفته شد برای دریافت بهتر حساسیت‌های اجتماعی معنویت و عرفان امام مطالعه شعر ایشان و در مطالعه اشعار نیز مراجعه به غزلیات مناسب‌تر است. قاعداً موضوع مورد جست‌وجوی پژوهشگر در غزلیات، شخصیت‌های شعری هستند، چرا که نهادهای دینی در قالب اصناف دین‌داران ظهور می‌یابند و اصناف در قالب شخصیت‌ها. بر این اساس باید ابتدا شخصیت‌ها را برشمرد و با دسته‌بندی آن‌ها نهادهای اصلی را شناسایی کرد. سپس با رجوع مجدد به ابیات امام و توصیف ایشان از هر شخصیت، نقاط مشترک حساسیت‌های عاطفی امام را مشخص نمود و از آن طریق به گوهر و جوهره اصلی وجوه اجتماعی عرفان امام پی برد. پس ما ابتدا شخصیت‌ها را بر می‌شمریم و سپس طبق مراحل گفته‌شده به تحلیل آرای امام می‌پردازیم.

### شخصیت‌های غزلیات عرفانی امام

مهم‌ترین شخصیت‌های غزل امام عبارتند از: شیخ، عالم، ارباب عمائم، خطیب، مدرس، حکیم، مربی، فیلسوف، زاهد و شیخ محراب، صوفی، درویش، شیخ خرقه‌پوش، قلندر، عارف، مرشد و رند. این شخصیت‌ها را با استفاده از سه اصطلاح مدرسه، مسجد و خانقاه که در غزل امام بسیار پرکاربرد هستند، می‌توان به سه گونه اصلی تقسیم کرد. اصحاب مدرسه که یا به علم دین و یا به فلسفه و عرفان (از حیث مباحث نظری‌اش) مشغول هستند؛ اصحاب مسجد که سجاده‌نشینند و شیوه زندگی زاهدانه را برگزیده‌اند و اصحاب خانقاه که شیوه سلوک عارفانه را انتخاب کرده‌اند ولی در نوع حرکت دچار اعوجاج شده‌اند. این سه گونه بیان‌گر سه نهاد اجتماعی هستند که ما در بخش بعد نظر امام درباره آنان را تشریح خواهیم کرد.

### موضع امام در برابر نهادهای دینی

شخصیت‌های غزلیات حضرت امام<sup>(س)</sup> را به سه گروه اصحاب مدرسه، اصحاب خانقاه و اصحاب مسجد تقسیم کردیم. اکنون ویژگی‌های هر یک را با دقت تمام در ابیات امام بر می‌شمریم. به دلیل طولانی شدن متن مقاله از آوردن شواهد در متن خودداری شده‌است. شواهد به ترتیب حروف الفبا در پایان نوشتار آمده و در متن به



ذکر شماره بیت اکتفا شده است.

مهم‌ترین خصوصیت منفی اصحاب مدرسه که شیخ، عالم، ارباب عمانم، خطیب، مدرس، حکیم، مربی و فیلسوف در آن زمهره‌اند، عبارت است از دوری از اخلاص (۱۱۶). سایر صفات منفی چون دلبستگی به حوزه علمی خود (۱۱۷)، گرفتاری در قال و مقال بی‌حاصل (۹۹)، ناتوانی در وصف حق (۳۲ و ۱۵۱) و موعظه بی‌اثر و بی‌حال مربی، مدرس، حکیم، خطیب و شیخ (۲ و ۱۴۳) همه از فروع اصل اساسی اخلاص است. دقت در اوصافی که حضرت امام در نقد اصحاب مدرسه آورده‌اند گویای این مطلب اساسی است که دلبستگی به علم و نمادهای آن، مانند مدرسه و کتاب و عناوینی چون شیخ و مفتی و ...، به گونه‌ای حجاب سالک می‌شود که او را حتی از توصیف یار (۳۲) نیز ناتوان می‌کند. کسی در وصف حق ناتوان است که او را نمی‌شناسد، زیرا شناخت مقدم بر وصف است و بی‌شناخت امری، توصیف آن ممکن نیست. بنابراین عالمی که می‌پندارد در معرفت الله بسیار دان است، در حقیقت نادان است. طبیعی است که موعظه چنین فردی بی‌اثر و بی‌حال است و به همین دلیل باید از او و از مدرسه و قال و مقال آن گریخت.

در کنار اصحاب مدرسه که درگیر نبرد بی‌حاصل‌اند و علمشان حجابشان شده است (۱۱۶)، زاهدان و شیوخ محراب قرار دارند. اینان دستاویزی جز شریعت ندارند و به واسطه عبادت و زهد خود، به عجبی سخت دچار شده‌اند، به گونه‌ای که پرده‌دوری و آزار خلق و تکفیر و به زنجیر کشیدن دیگران (۴۲، ۵۷، ۶۰، ۱۵۳) به اتهام بی‌دینی کار همیشگی آنان است. شریعت‌مداران ظاهرگرا نیز مانند عالمان دینی راهی در معرفت الهی ندارند (۹) و گرفتار سجاده خویشند (۱۰۶). همچنان که در اصحاب مدرسه وعظ خطیب بی‌اثر و بی‌حاصل است (۲) در میان شریعت‌مداران پند و اعظ بیهوده و آزاردهنده است (۱۵۳)؛ همچنان که عالم دلبسته حوزه خود است (۱۷) و زاهد و شیخ محراب دلبسته محراب و تسبیح سجاده‌اند (۱۰۶) و عبادتشان نه عبادت برای دوست که عبادتی به طمع روضه رضوان و رخ حور است (۸۴) و بیش از غمزه دوست سرگرم وعده گلزار بهشت هستند. موضع امام در باب اصحاب

مسجد و زاهدانِ ظاهرپرست به مراتب تندتر از موضع ایشان در باب اصحاب مدرسه است. عیب‌جویی صفت بارز زاهدان است و ظاهر خویش را به عبادات آراسته‌اند و به نفس خویش حسن ظن دارند.

اعتراض امام به عابدان و زاهدان و اصحاب مسجد و سجاده سه جنبه دارد: نخست آنکه آنان خدا را عبادت می‌کنند، اما نه برای خالق، بلکه به امید کسب نعمات اخروی. این اعتراض از قدیمی‌ترین اشکالات اهل معنا بر جامعه دین‌داران است. روایتی که بیان‌کننده تمایز عبادت بردگان و تجار و آزادگان است (مجلسی ۱۳۹۵ق، باب ۲۲: ح ۲۹) و در بیشتر آثار عرفانی از آن ذکری به میان آمده است که گویای همین جنبه از اعتراض امام است.

وجه دیگر اعتراض امام از آن جهت است که زاهدان و عابدان گاه دلبسته تسبیح و سجاده خود می‌شوند و عبادت را صنم خویش قرار می‌دهند. چنین افرادی بر عبادت و بر حال ناشی از عبادت عاشقند، نه بر معبود. مولانا به این مضمون اهمیت داده است و در دفتر سوم مثنوی حکایت عاشقی را نقل می‌کند که معشوق خود را در میعاد می‌یابد، اما به جای بهرمندی از او، به عشق‌نامه خواندن مشغول می‌شود؛ معشوق بر او عتاب می‌کند که چه جای عشق‌نامه خواندن است و عاشق پاسخ می‌گوید که در هجران تو حالی می‌یافتم که اکنون آن حال را ندارم؛ معشوق در پاسخ می‌گوید که تو بر حال خود عاشقی نه بر من و من محل و خانه معشوق توأم نه خود معشوق.

سومین جنبه اعتراض امام به زاهدان و عابدان آنگاه است که آنان برای عبادت اندک خود در درگاه خداوند وزنی قائل می‌شوند و به سبب آن بر خلق خدا و گاه حتی بر خداوند منت می‌نهند. خلق را به دیده تحقیر می‌نگرند و خود را طلبکار خداوند می‌پندارند. پیشینیان به این مسئله از دریچه مفهوم عجب می‌نگریسته‌اند و حضرت امام در شرح *اربعین حدیث* مفصلاً به آن پرداخته‌اند.

ابیات امام در باب مدرسه و مسجد اگرچه از نظر معنا و مفهوم قابل توجه و مهم است، ولی از نظر تعداد، نسبت به ابیات مرتبط با اصحاب خانقاه بسیار کم است.

صوفی، درویش، شیخ خرقه‌پوش، قلندر، عارف، مرشد و رند از شخصیت‌های



مورد توجه غزل عارفانه امام در بافت مفهومی تصوف هستند. در میان این شخصیت‌ها از برخی (مانند صوفی) همیشه به صورت منفی، و از برخی (مانند قلندر و درویش) گاهی به صورت منفی و گاهی به صورت مثبت یاد شده است.

از جمله صفات منفی اصحاب خانقاه دوری از مستی و صفا و عشق (۶۳، ۹۵، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹)، بیگانگی (۹)، بی‌خبری از وصل (۱۰۱ و ۱۵۱)، ناتوانی در وصف یار (۱۳۲)، خودخواهی و منیت و دعوت به خود به جای دعوت به حق (۱۶، ۴۶، ۱۰۳، ۱۰۹)، سرسپردگی به زورمندان و زرداران (۱۰۵)، حيله و ریا و تزویر و دغل‌بازی (۳۲، ۳۳ و ۴۹)، ادعا و عربده در طریقت (۳ و ۱۴۳)، دلبستگی به خرقه (۷ و ۱۰۶)، دلبستگی به الفاظ و تعابیر (۱۱۲)، تحقیر خلق (۷۲)، بی‌حاصلی موعظه (۵۵ و ۶۱) و ناشایستگی در امر خطیر ارشاد (۴۹)، است. در میان این ویژگی‌ها دوری از مستی و صفا و عشق (با توجه به بافت بیت ۶۹ حتماً منظور از شیخ همان شیخ خرقه‌پوش است)، خودخواهی و خودخوانی و منیت، سرسپردگی به زورمندان و زرداران، ادعا و عربده در طریقت (۳، ۱۴۳)، دلبستگی به الفاظ و تعابیر (۷) و تحقیر خلق (۷۲)، از ویژگی‌هایی است که تنها به صوفیان نسبت داده شده است. با این توجه، مدعی که در شعر امام مغرورانه و بوالهوسانه در طلب وادی عشق سرگردان است (۱۲۵) و در یم علم و عمل مستغرق است (۷۳) و انال‌الحقش بر سر دار چیزی نیست جز انیت و انانیت (۳۴)، همان صوفی است. این گدایان صومعه (۲۶) و عاشقان طریقت (۳۹) تا بی‌نام و نشان نشوند (۱۱۳) بهره‌ای از وصل نخواهند برد. به عقیده امام اصحاب خانقاه با رسمیت بخشیدن به سلوک آن را قشری کرده‌اند. دلبستگی آنان به خرقه و کشکول و زاویه عبادتشان در خانقاه، ادعای آنان در طریقت و گرفتاری در حجاب اصطلاحات، عجب و تحقیر خلق، آراستن ظاهر به عبادات و اظهار کرامات در انتقادات امام از متصوفه وجود دارد محل تامل است و شعر امام به‌ویژه از این زاویه به ادبیات ملامتی و قلندری نزدیک می‌شود. آنچه امام در اعتراض به اصحاب خانقاه بر آن تکیه می‌کند، مدعی بودن آنان است. این ادعا ناشی از عجب و غرور و نتیجه آن دعوت خلق به خود از طریق هویدا کردن کرامات و خوارق



عادات است. مداوای انانیت آنان مستی از جام یار است؛ زیرا در مستی است که صافی می‌شوند و دست از تزویر می‌کشند. البته اعتراض امام تنها به این جهت محدود نمی‌شود. نکته دیگری که ایشان متوجه بودند خروج روح عرفان از میان برخی از صوفیان و تبدیل شدن طریقت آنان به یک سلسله رفتارهای ظاهری است که نتیجه آن نیز دلبستگی به خرقه (۷ و ۱۰۶) و به الفاظ و تعابیر (۱۱۲) و اصطلاحات است. به عقیده امام راه نجات ایشان بی‌نام و نشان شدن و گم کردن خود است.

البته برخی از شخصیت‌های اصحاب طریقت در شعر امام دو چهره دارند؛ یکی از چهره‌ها همان عارف کامل و دیگری عارف‌نماست. امام با صوفی و درویش و قلندر آنگاه که می‌زده و گمشده نباشند (۱۹)، در ستیز است و به آن دو، آنگاه که گریزان از حکمت و فلسفه و آیه و اخبار باشند (۱۴۶) و بر در میکده پایکوبان و دست‌افشان، سرمست از ساغر عشق (۳۰) گردند، عشق می‌آورد (۱۱۸). می‌زدگی عارف به معنای فراموشی خود به یاری می‌عشق و محو در تجلیات جمالیه حضرت حق است؛ چنین کسی دیگر به علوم ظاهری از حکمت و تفسیر و حدیث اهمیت نمی‌دهد.

ایشان همچنین عارف را هم آنگاه که دلبسته الفاظ و تعابیر باشد (۱۱۲)، ناکام در رسیدن به مقصود (۱۰) و پرده افکننده به رخسار حبیب (۱۱۰) و دورافتاده از بادیه (۱۸) می‌داند. همین عارف چون از هستی خود برمد و در دام زلف و دانه خال گرفتار شود (۶۸)، مطلوب و محبوب است. درویش نیز مانند عارف گفته‌هایش در صورت انانیت نفس در خور وصف جمال دلبر فرزانه نیست (۱۳۲) و باید که جلوه‌ای از حضرت باری بر او متجلی شود تا من و ما از دلش برچیده (۱۶) شود و در حلقه‌اش صفا و در صومعه‌اش ندایی از دوست برخیزد (۶۳)؛ پس باید گوش از عربده درویش به حقیقت نرسیده بر بست درویشی که درویش صفت نیست و به همین دلیل خلق را به دیده تحقیر می‌نگرد (۷۲).

رند نیز دو چهره دارد، یکی رندی است که به صورت، رند است، اما به سیرت تهکار (۵۷)؛ در حلقه انسش، نگاهی از دوست یافت نمی‌شود (۱۲۷) و خبری از او



نیست (۱۲۳)؛ رندی که مدعی است و بر دار نیز انا، انا می‌گوید و جز خود را نمی‌جوید (۳۴). دیگری پابرهنة (۹۷) سرمست (۷۹) و بی‌نام و نشانی (۱۲۸) است که می‌آلوده (۱۵۳) میخانه (۱۲۸) و خرابات (۱۴۱) شده و چنان مقامی دارد که غلام و خادم او فرمانروای عالم کون و فساد (۸۰) است؛ به مقامی رسیده است که فیض‌رسان عشق الهی شده و سرخُم را گشوده تا باده‌نوشان از آن لبی تر کنند (۱۴۰) و چنان در یاد حق مست است که طرب و غلغله و رقصش از مژده وصل، دیدنی است (۱۴۱).

ویژگی این رند و آن عارف و درویش رهیده و به مقصد رسیده آن است که از ظواهر و آداب بی‌روح خانقاهی برتر آمده‌اند و آن‌گونه که از این توصیفات بر می‌آید، امام همانند شاعران و عارفان ملامتی، با رسمی شدن سلوک و عرفان مخالفند. از دید ایشان ظواهر ناشی از رسمیت یافتن حرکت عرفانی، دلبستگی سالک به آن ظواهر را به دنبال دارد. در صورت رسمی شدن سلوک، خرجه و خانقاه و سجاده، خود حجابند و مانع از سلوک سالک‌اند و باید آن‌ها را سوزاند. با این مقدمه شاید بتوان چنین نتیجه گرفت که امام اگرچه در عرصه نظر پیرو عرفان ابن عربی هستند، اما در عرصه ادبیات عرفانی و شاید با اندکی تسامح در عرصه عمل اجتماعی مبتنی بر رهیافت‌های معنوی به ملامتیان نزدیک می‌شوند. شاید حتی بتوان گفت که امام در مراحل آغازی حیات فکری خود توجهی تام به عالم نظر داشته‌اند، اما پس از اتمام عالم نظر، حقیقت عرفان را به گونه‌ای دیگر یافته‌اند، بنابراین به شیوه‌ای از سلوک عرفانی روی آورده‌اند که نه تنها با نظریات‌های نظری، خُلقی خوش ندارد، بلکه حتی به نقد آن نیز می‌پردازد.

تا کنون جنبه‌های نقادانه غزلیات امام بر نهادهای دینی را توصیف کردیم، اکنون جنبه‌های ایجابی اندیشه اجتماعی عرفان امام<sup>(س)</sup> را بررسی می‌کنیم تا پس از آن بتوانیم ریشه‌های این اندیشه را در سنت عرفانی اسلام بهتر دریابیم.

### پیر خاموش: انسان آرمانی امام

ترکیب پیر خاموش، ترکیبی متناقض‌نما (پارادوکسیکال) است؛ چرا که پیر بودن پیر به

ارشاد و هدایت است. اما پیر آرمانی امام لب از ارشاد فرو بسته است. این پیر مصداق باخبری است که از او خبری باز نیامده است و در معرفه‌الله اگرچه بسیار دان است، رازدار (۸) است و گنگ شده در جلال و جمال الاهی که: «من عرف الله کل لسانه» (آملی، ج ۴: ۱۹۸).

نه محقق خبری داشت، نه عارف اثری بعد از این دست من و دامن پیری خاموش آیین این پیر، مستی و راستی است، پیری است سر به زیر و چشم و گوش بسته (۴۱)؛ از انیت و انانیت دور است (۸۱) و موطنش در خرابات است و به همین دلیل جامه زهد و ریا را می‌کند و خرقه را به تن سالک می‌پوشاند (۵۰)؛ در نزد این پیر هستی و نیستی و بندگی و شاهی مساوی است (۵۲). عاشق شعر امام نیز همین پیر خاموش است. او نیز بی‌نام و نشان (۱۱۳) و بی سر و پاست (۱۲۵). قلندر و رند و عارف نیز در معنای مثبتشان با این پیر یکی هستند. چرا که آنان نیز از فلسفه و آیه و اخبار و علوم رسمی به دورند (۱۴۶) و بی‌هوشند و مسخره‌پیر و جوان (۳۰). آنان از هستی رمیده‌اند و دست در دامن ظلومی و جهولی زده‌اند (۱۱۱ و ۶۸). دیوانه نیز چنین است، دیوانگی نیز از راه علم و عقل جدا است و دیوانه بسته این دام‌ها و دانه‌ها نیست (۷۸ و ۲۰). مجموع این صفات در شخصیت می‌زده و مست ز هوش افتاده جمع می‌شود؛ او نیز از هوشمندی دست کشیده (۱۵۷ و ۷۶ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱) و نام و مقام را به فراموشی سپرده است. این چهره‌ها (پیر خاموش، عاشق، مطرب، ساقی، رند و قلندر واقعی، دلسوخته، مست) دقیقاً با شخصیت‌های شعر قلندری و ادبیات ملامتی برابری دارند و آثار سنایی و عطار و مولانا و حافظ مؤید نظر ما است.

### شواهدی از آثار منشور امام

امام در دیگر آثارشان نیز توجهی ویژه به خودبینی و خودخواهی داشته‌اند. در لطایف ربانی خطاب به فرزندشان احمد، خودخواهی را ارث شیطان (۱۰۴) و مادر بت‌ها (۳۳) خوانده‌اند و گفته‌اند که چه بسا عابد و زاهدی که به واسطه عجب و غرور و تحقیر خلق‌الله و شرک خفی به وادی شرک رسیده است (۷۷). در چهل حدیث نیز بر



کبر و عجب و دوری از اخلاص توجه ویژه دارند و در ۱۱۶ مورد با عباراتی چون خودبینی، خودپرستی، خودخواهی، خودنمایی، خودپسندی، انیت، انانیت، نخوت، عجب، کبر و تکبر از آن یاد می‌کنند (اکبرین، ۱۳۸۳: ۱۳). در آثار مشهور ایشان همچنین شواهد فراوانی مبنی بر خاموش بودن و پرهیز از گرفتاری در دام اصطلاحات وجود دارد. در شرح چهل حدیث کثرت اشتغال به علوم برهانی را سبب ظلمت و کدورت قلب می‌دانند (خمینی، ۱۳۷۶: ۵۵۴). به بیان ایشان دلیل خود پرده است و تا پرده هست، فاصله هست و تا فاصله هست وصل حاصل نمی‌شود (خمینی، ۱۳۷۵: ج ۱: ۳۵۴). در عبارتی زیبا از چهل حدیث چنین آمده است:

ای طلبهٔ مفاهیم! ای گمراه حقایق! قدری تأمل کن بسین چه داری از معارف؟ چه اثری در خود از حق و صفاتش می‌بینی؟ علم موسیقی و ایقاع شاید از علم تو دقیق‌تر باشد. هیئت و مکانیک و سایر علوم طبیعی و ریاضی در اصطلاحات و دقت با علم تو همدوش است؛ همان‌طور که آن‌ها عرفان بالله نمی‌آورد، علم تو هم تا محجوب به حجاب اصطلاحات و پرده مفاهیم و اعتبارات است، نه از او کیفیتی حاصل شود نه حال. بلکه در شریعت علم، علوم طبیعی و ریاضی از علوم شما بهتر است؛ زیرا که آن‌ها نتیجهٔ خود را می‌دهد و از شما بی‌نتیجه یا به عکس نتیجه می‌دهد! مهندس نتیجهٔ هندسه، و زرگر نتیجهٔ صنعت خود را می‌برد، شما از نتیجهٔ دنیایی بازمانده، به نتیجهٔ معارف هم نرسیدید. بلکه حجاب شما غلظتش بیشتر است؛ تا صحبت احدیت در پیش می‌آید، یک ظلمت بی‌انتهایی تصور می‌کنید! و تا از حضرت اسماء و صفات سخنی می‌شنوید، یک کثرت لاینتهای در نظر می‌آورید، پس راهی به حقایق و معارف از این اصطلاحات پیدا نشد و خود سرمایهٔ افتخار و تکبر بر علمای حقه گردید. معارفی که کدورت قلب را بیفزاید معارف نیست. وای بر معارفی که عاقبت امر، صاحبش را وارث شیطان کند؛ کبر از اخلاق خاصهٔ شیطان است؛ او به پدر تو آدم کبر کرد مطرود درگاه شد؛ تو که به همه آدم و

آدم‌زاده‌ها کبر می‌کنی نیز مطرودی (امام خمینی، ۱۳۷۶: ۹۰).

امام در جایی دیگر از همین اثر، آن دسته از علمای عرفان را که خود را اهل معارف و شهود به حساب می‌آورند و از روی لاف حکما و فلاسفه را قشری و فقها و محدثان را ظاهرین و مردم دیگر را چون بهایم می‌دانند و بر همه به دیده تحقیر می‌نگرند، به دلیل تکبر بر مظاهر جمال و جلال حق، محروم از آنچه بیان می‌کنند می‌داند (همان: ۷۰). همچنین در *سر الصلاة، آداب الصلاة*، تعلیقه بر شرح *فصوص الحکم قیصری*، شرح حدیث جنود عقل و جهل، و بسیاری از بخش‌های *صحیفه نور* می‌توان مطالبی از این دست یافت. این امر خود نشان‌دهنده اهمیت موضوع در نگاه ایشان است.

#### سابقه نگاه نقادانه به نهادها و اصناف دین‌داران در سنت معنوی دنیای اسلام

آرا و نظرات امام در عرفان عملی و زهد، به مشی سلوکی ملامتیان نخستین نزدیک است. ملامتیان نظام روابط سالک با خود، جامعه و خداوند را با تکیه بر مفهوم اخلاص تبیین می‌کردند. پایه تفکر ملامتیه زهد مستور بوده است؛ زهدی که از هرگونه دعوی و تظاهر به دور است (برتلس، ۱۳۸۲: ۳۲-۳۱) و به قول جنید بغدادی به اهل خراسان اختصاص دارد (زرین‌کوب، ۱۳۷۶: ۳۳۹)؛ به همین دلیل ملامتیه به مخالفت با هر چیزی بر می‌خاستند که زهد آنان را در منظر خلق بنمایاند. آنان لباس صوفیه را نوعی لباس شهرت تلقی کرده، حجابی در سیر الی‌الله می‌دانستند. این جریان یک مکتب تربیتی تلقی می‌شده و نویسندگان متصوفه از آن به نحوی یاد می‌کرده‌اند که گویا آنان متمایز از متصوفه هستند. ابو‌عبدالرحمن سلمی از جمله کسانی است که ملامتیه را از تصوف متمایز و بالاتر از آن‌ها قلمداد کرده‌است (پورجوادی، ۱۳۸۵: ۲۶).

اصول تربیتی ملامتیه را بر اساس کتاب *الملامتیه سلمی*، که قدیمی‌ترین متن موجود در باب اصول عقاید این جریان است، می‌توان در سه دسته طبقه‌بندی کرد: طبقه‌ای از آن‌ها به ارتباط معنوی سالک با حق (عبادات)، دسته‌ای به ارتباط وی با نفس و دسته‌ای هم به ارتباط وی با خلق مرتبط است. این مباحث، به‌ویژه مباحث نفس‌شناسی و عبادات، مجموعه‌ای درهم‌تافته است و تمایز میان آن‌ها تنها نوعی



انتزاع ذهنی است.

در باب ارتباط سالک با خود و حق، پرهیز از آراستن ظاهر به عبادات و باطن به احوال، کشنده بودن لذت از طاعت، خوار و ناچیز شمردن طاعات و موافقات خود و بزرگ شمردن آنچه از جانب خداوند است، یا به عبارت بهتر حسن ظن به حق و سوءظن به نفس، چشم نداشتن به اعمال خود و متهم دانستن نفس در همه احوال و غره نشدن به اعمال، از اهم تعالیم عرفان نفس‌ستیز ملامتیه است. این جریان در عرصه اجتماع گزاردن حقوق دیگران و ترک تقاضای حق خویش، بردباری در مقابل جفای دیگران، مقصر دانستن خویش و معذور دانستن خلق و حتی بالاتر، نپرداختن به عیوب مردم و پرداختن به عیوب خویش، ندیدن عطای خود (زیرا آنچه عطا کرده از آن خدا است.)، پرهیز از سخن گفتن از علم و مباحثات به آن، متمایز نکردن خود از خلق با جامه و ویژه‌ای چون خرقه، کراهت از بزرگ‌نمایی در نگاه خلق، پرهیز از ارائه کرامات و فراسات و اندوهگینی از اجابت دعا را مد نظر دارد (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۱۲۴-۱۲۰).

مهم‌ترین آموزه‌های این جریان معنوی را با توجه به کتاب ابو‌عبدالرحمن سلمی که قدیمی‌ترین سند موجود درباره ملامتیه است، می‌توان چنین برشمرد:

۱. پرهیز از تمایز از خلق به واسطه خرقه و قطع دلبستگی و جدایی از اموری که بیانگر تمایز از مردم است، مانند خانقاه و سجاده؛
۲. پرهیز از قیل و قال مباحث نظری و تأکید بر عمل؛
۳. پرهیز از تحقیر خلق به واسطه عبادات و طاعات و پرهیز از عجب؛
۴. ایثار و خدمت به خلق؛
۵. تخریب ظاهر با هدف ذلیل کردن نفس و متهم دانستن آن در همه اوقات و همه حالات؛
۶. پرهیز از تلذذ از عبادات و آراستن ظاهر به آن‌ها؛
۷. نپرداختن به عیوب خلق؛

۸. پرهیز از ارائه کرامات و فراسات و تمامی اموری که منجر به تبجیل در نگاه مردم می‌شود (سلمی: ۱۳۶۹).

چنان‌که در توصیف طبقات و اصناف دین‌داران در غزلیات امام نشان داده شد، امام به این موارد به‌صورت ویژه توجه داشته‌اند. ایشان نیز قیل و قال نظری و تلذذ از عبادت و تحقیر خلق و نفی هرگونه دلبستگی و نپرداختن به عیوب خلق و ... را توصیه می‌کرده و بر آن تأکید داشته‌اند.

شیوه نگاه ملامتیه به مسئله سلوک الی‌الله موجد جریان عمیق و ریشه‌دار در تاریخ فرهنگ ایران شد و از آن سنتی ادبی با ویژگی‌هایی خاص برآمد. سنتی که شاعران برجسته‌ای چون سنایی و عطار و تا حدودی مولانا از چهره‌های شاخص آن هستند. رفتار ملامتیه که منشأ اجتماعی داشته و توجهش به شئون اجتماعی زندگی عرفانی انسان معطوف بوده است، به نوعی اعتراض بر روابط و مناسبات اجتماعی و مذهبی حاکم بر جامعه منجر می‌شده است. ریا و تزویر و استفاده دنیایی و کاسب‌کارانه از برخی جایگاه‌های معنوی از مهم‌ترین عواملی بود که اهل ملامت را به نوعی روی‌گردانی و ستیز می‌کشاند. همین جنبه اجتماعی رفتار ملامتیه بود که در کنار جنبه خودسازانه آن، یعنی دریدن حجاب خودبینی و غرور نفسانی سالک، نظام تربیتی خاصی را پدید می‌آورد. ملامتی بودن شاعرانی چون حافظ و عطار را بیشتر از هر چیز باید از همین منظر نگریست. نگرش ملامتی رویکردی انتقادی را در شاعر نسبت به هر نهاد یا امر معقول یا مردود اجتماعی ایجاد می‌کند و شاعر این سنت مناسبات و روابط حاکم بر اجتماع را به ریشخند می‌گیرد و همه شخصیت‌های به‌ظاهر محترم جامعه را آماج طنز و طعنه قرار می‌دهد، کثرت استفاده از مفاهیم کنایی و مدلولات و گاهی متضاد برای واژه‌هایی خاص در ادبیات ملامتی همین گرایش به نقادی و طنز تلخ است. دگرگونی مفاهیمی چون رندی و باده‌پرستی و خرابات‌نشینی و رها کردن ماهیت واقعی این مفاهیم در سنت ادبیات ملامتی امری طبیعی است. بدگویی از زاهد و مفتی و شیخ و صوفی و خانقاه و توبه و تقوی و ستایش رند و قلندر و پیر مغان و خرابات متأثر از نگاه عرفانی ملامتیان به مسیر سلوک انسانی به سوی خدا است.



علت بدبینی شاعر این سنت به زاهد، که واعظ و شیخ و فقیه و امام شهر و ملک‌الحاج و مفتی و قاضی و حتی صوفی ظهورات دیگر اویند، قشری‌گری و ظاهرپرستی و خرقه‌پرستی او است. در ادبیات قلندری و ملامتی، «پشمینه‌پوش تندخو» از عشق بویی نبرده است و «خودبینی» و غرور و «بی‌دردی»، عیب‌گیری، صومعه‌نشینی، ریاکاری، جلوه‌فروشی، مقام‌پرستی، سست‌پیمانی، طمع به بهشت و اهل عشق نبودن و دوری از حق از ویژگی‌هایی او است؛ انسان آرمانی این سنت شعری قلندر است که دارایی خود را «به یک ساعت» در بازار قلندر باخته و از «خودپرستی» بیرون آمده و از این «پندار» رهیده است؛ او به خلاف «زاهد» که مغرور است، «نیاز» را سرلوحه حرکت خود قرار داده است و برخلاف او که بر نماز تکیه دارد بر «مستی و نیاز» می‌پاید و می‌داند که «تکیه بر تقوا و دانش» در این طریقت کافری است و اظهار آن به مراتب بدتر. عارف باید ضمن پرهیز از دلستگی به عبادات و طاعات خود، از جدل و ماندن در اصطلاحات، بپرهیزد. سوءظن به نفس و ایثار و خدمت به خلق نیز از ویژگی‌های اصلی این مکتب است. این عرفان، عرفانی ریاستی است و بر مدعیان سلوک که بر خلق خدا به دیده تحقیر می‌نگرند، خرده می‌گیرد.

عرفان امام نیز آن‌گونه که شعر ایشان نشان می‌دهد، عرفانی ریاستی است. از دید ایشان ظواهر ناشی از رسمیت یافتن حرکت معنوی و دینی، دلستگی سالک به آن ظواهر را به دنبال دارد؛ در این حالت خرقه و خانقاه و سجاده و تسبیح و مدرسه و مسجد و دفتر و کتاب حجابند و مانع از سلوک. بنابراین اصحاب مسجد و خانقاه و مدرسه گرفتار ادعایی بی‌حقیقت در قرب الی‌الله هستند و آستین آنان جز ریا و تحقیر خلق و جز دلستگی و شرک نمی‌توان یافت. امام در مقابل این مدعیان بازمانده از حرکت، از پیر خاموش که انسان آرمانی شعر او است، یاد می‌کند، پیری که اهل نظر است، اما از نظر‌بازی و گرفتاری در بازار مکاره آن به دور است و خاموشی آیین او است. این شخصیت را می‌توان در ادامه انسان آرمانی سنت ادبی خراسان، یعنی قلندر، رند، عاشق، مطرب، ساقی و مست یکی دانست.



## نتیجه

حساسیت‌های اجتماعی عرفان امام بر آموزه اخلاص مبتنی است و ایشان سه نهاد مدرسه، مسجد و خانقاه را آنگاه که مسیر اصلی سلوک خود را فراموش می‌کنند، نقد می‌کند و در مقابل پیروی را می‌ستاید که خاموش است و از سخن و ادعا می‌پرهیزد. چنین فردی انسان آرمانی و سالک واقعی شعر او است. این نحوه نگاه در سابقه فرهنگی و سنت معنوی دنیای اسلام یادآور ملامتیه و ادبیات آنان در نقد بسیاری از مظاهر آلوده به خودبینی و خودخواهی دین‌داران است.

## شواهد

۱. آنچه دیدم ز حریران همه هشیاری بود / در صف می‌زده بیداری من خواب من است
۲. آنچه روح‌افزاست جام باده از دست نگار است / نی مدرس، نی مربی، نی حکیم و نی خطیب است
۳. آن که دل خواهد درون کعبه و بتخانه نیست / آنچه جان جوید به دست صوفی بیگانه نیست
۴. آن نغمه فرشته فردوس جاودان / برگوش جان می‌زده، گه‌گاه می‌رسد
۵. از آن می‌ده که در خلوت‌گه زندان بی‌حرمت / به هم کوبید سجودم را به هم ریزد قیامم را
۶. از تو ای می‌زده در میکده نامی نشنیدم / نزد عشاق شدم قامت سرو تو ندیدم
۷. از دم شیخ شفای دل من حاصل نیست / بایدم شکوه برم پیش بت باده‌فروش
۸. از نهانخانه اسرار ندارم خبری / به در پیر مغان صاحب راز آمده‌ام
۹. اگر از اهل دلی صوفی و زاهد بگذار / که جز این طایفه را راه در این محفل نیست
۱۰. اگر ز عارف سالک سخن بود روزی / یقین بدان که نخواهد رسید بر مقصود
۱۱. الا یا ایها الساقی ز می پر ساز جامم را / که از جانم فرو ریزد هوای ننگ و نامم را
۱۲. ای قلندر منش ای باده به کف، خرقه به دوش / خرقه شرک تهی کرده و بگذار برو
۱۳. این باهشان و علم‌فروشان و صوفیان / می‌نشنوند آنچه که ورد زبان ماست
۱۴. این تارها را پاره کن و این دردها را چاره کن / آواره شو آواره کن از هرچه هستی‌زا بود  
بردار این ارقام را بگذار این اوهام را / بستان ز ساقی جام را جامی که در آن لا بود
۱۵. این ما و منی جمله ز عقل است عقل / در خلوت مستان نه منی هست و نه مایی
۱۶. این همه ما و منی صوفی و درویش نمود / جلوه‌ای تا من و ما را ز دلم بزداپی
۱۷. با پیر میکده خبر حال ما بگو / با ساغری برون کند از حال ما خممار



۱۸. با صوفی و با عارف و درویش به جنگیم / پرخاشگر فلسفه و علم کلامیم
۱۹. با صوفی و درویش و قلندر به ستیزیم / با می‌زدگان، گمشدگان، بادیه گردیم
۲۰. با که گویم راز دل راه، از که جویم وصل یار / هرچه گویند از زبان عاشق و دیوانه نیست  
عاشقان دانند درد عاشق و سوز فراق / آنکه بر شمع جمالت سوخته جز پروانه نیست  
قصه مستی و رمز بی‌خودی و بیهشی / عاشقان دانند کاین اسطوره و افسانه نیست
۲۱. با عاقلان بی‌خبر از سوز عاشقی / نتوان دری گشود ز سوز و گداز خویش
۲۲. با گلرخان بگویند ما را به خود پذیرند / از عاشقان بیدل همواره دست گیرند  
دردی است در دل ما، درمان نمی‌پذیرد / دستی به عاشقان ده کز شوق دل بمیرند
۲۳. با گیسوی گشاده سری زن به شیخ شهر / مگذار شیخ مجلس رندان ریا کند
۲۴. با مدعی بگو که تو و جنت‌النعم / دیدار یار حاصل سرّ نمان ماست
۲۵. با مدعیان در طلبش عهد نیستیم / با بی‌خبران سازش بیهوده نکردیم
۲۶. با مطربان بگو که طرب را فزون کنند / دست گدای صومعه بالا به سوی ماست
۲۷. با موبدان بگو، ره ما و شما جدا / ما با ایاز خویش و شما با نماز خویش
۲۸. با یار بگو که پرده بردار / همین عاشق آخرالزمان آمد
۲۹. بر در پیر خرابات نهم روی نیاز / تا به این طایفه محرم شوم اما نشدم
۳۰. بر در میکدهام دست زنان خواهی دید / پای‌کوبان، چو قلندرمنشان خواهی دید  
باز سرمست از آن ساغر می‌خواهم شد / بیهشم مسخره پیر و جوان خواهی دید
۳۱. برگ سبزی ز گلستان رخت بخشودی / فارغم از همه فردوسی گمراه نمود
۳۲. برگیر جام و جامه زهد و ریا برآر / محراب را به شیخ ریاکار واگذار
۳۳. بر در میکده با آه و فغان آمده‌ام / از دغل‌بازی صوفی به امان آمده‌ام
۳۴. بر فراز دار اناالحق می‌زنی / مدعی حق‌طلب، انیت و انا چه شد؟
۳۵. بگو به شیخ که امشب بهشت موعود است / نصیب من به عیان خواه یا نخواه تو باشد
۳۶. بلبل باغ جنان را نبود راه به دوست / نازم آن مطرب مجلس که بود قبله‌نما
۳۷. بلبل به باغ ناله کند همچو عاشقان / گویی که یاد از غم فصل خزان کند
۳۸. بهار آمد، بهار آمد بهار گل‌عذار آمد / به می‌خواران عاشق گو خمار از صحنه بیرون شد
۳۹. به روز حشر که خوبان روند در جنت / ز عاشقان طریقت کسی نخواهد بود
۴۰. پاره کن سبحة و بشکن در این دیر خراب / گر که خواهی شوی آگاه ز سرالاسرار
۴۱. پاکند می‌فروشان مستان دل‌خروشان / بر بسته چشم و گوشان، پیران سر به‌زیرند



۴۲. پنهان به سوی منزل دلدار برشدم / ترسم که محتسب غم من برملا کند
۴۳. پیر ما گفت ز میخانه شفا باید جست / از شفا جستن هر خانه حذر باید کرد
۴۴. پیر میخانه بنام که به سرینجه خویش / فانیم کرده عدم کرده و تسخیرم کرد
۴۵. خادم درگه پیرم که ز دلجویی خود / غافل از خویش نمود و زبر و زیرم کرد
۴۶. تا چند در حجابید ای صوفیان محجوب / ما پرده خودی را در نیستی دریدیم
۴۷. تا شدم خادم درگاه بت باده‌فروش / به امیران دو عالم همه فرمان بدهم
۴۸. تو که دل‌بسته تسبیحی و وابسته دیر / ساغر باده از آن می‌کده امید مدار
۴۹. تو و ارشاد من ای مرشد بی‌رشد و تباه / از بر روی من ای صوفی غدار برو
۵۰. جامه زهد و ریا کندم و بر تن کردم / خرقه پیر خراباتی و هشیار شدم
۵۱. جامی بیار بر در درویش بینوا / تا راز دل عیان بر پیر و جوان کند
۵۲. جان فدای صنم باده‌فروشی که برش / هستی و نیستی و بنده و شاهی نبود
۵۳. جرعه‌ای می‌خواهم از جام تو تا بیهوش گردم / هوشمند از لذت این جرعه می‌بی‌نصیب است
۵۴. جز تو در محفل دلسوختگان ذکر نیست / این حدیثی است که آغازش و پایانش نیست
۵۵. حال حاصل نشد از موعظه صوفی و شیخ / رو به سوی صنمی واله و دیوانه کنم
۵۶. خادم پیر مغان باش که در مذهب عشق / جز بت جام به کف حکمروایی نبود
۵۷. خار راه منی ای شیخ ز گلزار برو / از سر راه من ای رند تبهکار برو
۵۸. خم زلفی بگشا، ای صنم باده‌فروش / حاجت این دل غمگین به سر زلف برآر
۵۹. داد و بیداد که در محفل ما رندی نیست / که برش شکوه برم داد ز بیداد کشم
۶۰. دست آن شیخ بیوسید که تکفیرم کرد / محتسب را بنوازید که زنجیرم کرد
۶۱. دستی به دامن بت مه‌طلعتی زخم / اکنون که حاصلم نشد از شیخ خرقه‌پوش
۶۲. در پیچ و تاب گیسوی ساقی ترانه ساز / با جان و دل لوای کش این نهاد باش
۶۳. در حلقه درویش ندیدیم صفایی / در صومعه از او نشنیدیم ندایی
۶۴. در حلقه صوفی و دیر راهبم هرگز مجو / مرغ بال و پر زده با زاغ هم‌پرواز نیست
۶۵. در دیر و کلیسا و کنیس و مسجد / از ساقی گل‌عذار دیار نبود
۶۶. دردی ز بی‌وفایی دلبر به جان ماست / ساقی بیار ساغر می تا وفا کند
۶۷. دردی که ز عشق در دل می‌زده است / با هشیاران مجال اظهار نبود
۶۸. در صید عارفان و ز هستی‌رمیدگان / زلفت چو دام و خال لبتم همچو دانه است
۶۹. در محضر شیخ یادی از یار نبود / در خانقه از آن صنم آثار نبود



۷۰. در میخانه گشایید به رویم که دمی / درد دل را به می و ساقی می خواره کنم
۷۱. در میکده رندان همه در یاد تو مستند / با ذکر تو در بتکده‌ها پرسه زنانه
۷۲. درویش که درویش صفت نیست گشایید / بر خلق خدا دیده تحقیر و دگر هیچ
۷۳. در یم علم و عمل مدعیان غوطه‌ورند / مستی و بیهشی می زده گرداب من است
۷۴. دل داده میخانه و قربانی شرمیم / در بارگه پیر مغان پیر غلامیم
۷۵. دود درون عاشق سرمست از شراب / بر قلب پیر میکده با آه می رسد
۷۶. دوستان، می زده و مست و زهوش افتاده / بی نصیب آن که در این جمع چومن عاقل بود
۷۷. راز مگشای مگر در بر مست رخ دوست / که در این مرحله او محرم رازست هنوز
۷۸. راه علم و عقل یا دیوانگی از هم جداست / بسته این دانه‌ها و دام‌ها دیوانه نیست
۷۹. رسد آن روز که در محفل رندان سرمست / راز دار همه اسرار مگویش باشم
۸۰. رو حلقه غلامی رندان به گوش کن / فرمانروای عالم کون و فساد باش
۸۱. روم در جرگه پیران از خود بی خیر شاید / برون سازند از جانم به می افکار خامم را
۸۲. روی از خانقه و صومعه برگردانم / سجده بر خاک در ساقی میخانه کنم
- حال حاصل نشد از موعظه صوفی و شیخ / رو به کوی صنمی واله و دیوانه کنم
۸۳. ریزه‌خواران در میکده شاداب شدند / جلوه‌گاهی است ز رندان به در خاتم عشق
۸۴. زاهد از روضه رضوان و رخ حور مگوی / خم زلفش نه به صد روضه رضوان بدهم
۸۵. ساقی به جام باده در آن عشوه و دلال / آرامشی به جان من بی قرار داد
۸۶. ساقی به روی من در میخانه باز کن / از درس و بحث و زهد و ریا بی نیاز کن
- تاری ز زلف خم خود در رهم بنه / فارغ ز علم و مسجد و درس و نماز کن
۸۷. ساقی از این ساغر لبریز ز می دم بر بند / که در این میکده می زده هشیاری نیست
۸۸. ساقی ز دست یار به ما باده می دهد / برگیر می تو نیز ز دست نکوی دوست
۸۹. ساقی و میکده و مطرب و دست‌افشانی / به هوای خم گیسوی نگار آمد باز
۹۰. سال‌ها در صف ارباب عمائم بودم / تا به دلدار رسیدم نکنم باز خطا
۹۱. سال‌ها باید که راه عشق را پیدا کنی / این ره رندان میخانه است را ساده نیست
۹۲. سر خم باد سلامت که به دیدار رخس / مست ساغر زده را نیز خبر باید کرد
۹۳. سر خم باز کن ای پیر که در درگه تو / با شمع، رقص کنان، دست‌افشان آمده‌ام
۹۴. سر عشق از نظر پرده‌دران پوشیده است / ما ز رسوایی این پرده‌دران بی خبریم
۹۵. سر عشقم، رمز دردم در خم گیسوی یار است / کی به جمع حلقه صوفی و اصحاب صلیب است



۹۶. سَری که نهفته است در ساغر می / با اهل خرد جرأت گفتار نبود
۹۷. سوداگران مرگیم، یاران شاخ و برگیم / رندان پابرهنه بر حال ما بصیرند
۹۸. شاگرد پیر میکند شو در فنون عشق / گردن‌فراز بر همه خلق اوستاد باش
۹۹. شیخ را گو که در مدرسه بریند که من / زین همه قال و مقال توبه به جان آمده‌ام
۱۰۰. شیخ محراب تو و عده گلزار بهشت / غمزه دوست نشاید که من ارزان بدهم
۱۰۱. صوفی از وصل دوست بی‌خبر است / صوفی بی‌صفا نمی‌خواهم
۱۰۲. صوفی صافی از این میکند بیرون نرود / که به جز کلبه عشاق، صفایی نبود
۱۰۳. صوفی صافی اگر هستی بکن این خرقة را / دم زدن از خویشتن با بوق و با کرنا چه شد؟
۱۰۴. صوفی که از صفا به دلش جلوه‌ای ندید / جامی از او گرفت که با آن صفا کند
۱۰۵. صوفی که صفائیش نباشد نهد سر / جز بر در مرد زر و شمشیر و دگر هیچ
۱۰۶. صوفی و خرقة خود، زاهد و سجاده خویش / من سوی دیر مغان نغمه‌نواز آمده‌ام
۱۰۷. صوفی و عارف از این بادیه دور افتادند / جام می‌گیر ز مطرب، که روی سوی صفا
۱۰۸. طرب ساغر درویش نفهمد صوفی / باده از دست بتی‌گیر که محرم باشد
۱۰۹. طی‌کنم راه خرابات و به پیری برسم / از دم پیر خرابات، دل‌آباد شدم
۱۱۰. عارفان پرده بیفکنده به رخسار حبیب / من دیوانه گشاینده رخسار توام
۱۱۱. عارفان رخ تو جمله ظلومند و جهول / این ظلومی و جهولی سر و سودای من است
۱۱۲. عارف که ز عرفان کتبی چند فراخواند / بسته است به الفاظ و تعابیر و دگر هیچ
۱۱۳. عاشقان روی جانان جمله بی‌نام و نشانند / نامداران را هوای او دمی بر سر نیامد
۱۱۴. عاشق روی تو حسرت‌زده اندر طلب است / سر نهادن به سر کوی تو فتوای من است
۱۱۵. عاقلان از سر سودایی ما بی‌خبرند / ما ز بیهودگی هوشوران بی‌خبریم
۱۱۶. عالم که به اخلاص نیاراسته خود را / علمش به حجابی شده تفسیر و دگر هیچ
۱۱۷. عالم و حوزه خود، صوفی و خلوتگه خویش / ما و کوی بت حیرت‌زده خانه به دوش
۱۱۸. عشق آوردم در این میخانه با مشتی قلندر / پرگشایم سوی سامانی که سامانی ندارم
۱۱۹. عشقت از مدرسه و حلقه صوفی راندم / بنده حلقه‌به‌گوش در خمارم کرد
۱۲۰. علم و عرفان به خرابات ندارد راهی / که به منزلگه عشاق ره باطل نیست
۱۲۱. عهدی که بسته بودم با پیر می‌فروش / در سال قبل تازه نمودم دوباره دوش
۱۲۲. غم مخور ای دل دیوانه که راهت ندهند / پیش سالک نبود فرق ز بیش و کم عشق
۱۲۳. کاش در حلقه رندان خبری بود ز دوست / سخن آنجا نه ز ناصر بود از منصور است



۱۲۴. کوچک مگیر کلبه پیر مغان که من / بوی نگار زان در و دیوار می کشم
۱۲۵. کورکورانه به میخانه مرو ای هشیار / خانه عشق بود جامه تزویر بر آر
۱۲۶. عاشقاند در آن خانه همه بی سروپا / سروپایی اگر هست در آن پا نگذار
۱۲۷. گر تو در حلقه رندان نظری نمایی / به نگاهت که در آن حلقه نگاهی نبود
۱۲۸. گرد دلدار نگرود غم ساقی نخورد / غیر آن رند که بی نام و نشانی باشد
۱۲۹. گر در میکده را پیر به عشاق گشود / پس از آن آرزوی فتح و ظفر باید کرد
۱۳۰. گر صوفی صافی نشدم در ره عشق / از همت پیر ره، صفایی خواهم
۱۳۱. گره از زلف خم اندر خم دلبر وا شد / زاهد پیر چو عشاق جوان رسوا شد
۱۳۲. گفته‌های فیلسوف و درویش و شیخ / درخور وصف جمال دلبر فرزانه نیست
۱۳۳. گلشن کنید میکده را ای قلندران / طبر بهشت می زده در گفتگوی ماست
۱۳۴. گوش از عربده صوفی و درویش ببند / تا به جانم رسد از گوش دل آوای سروش
۱۳۵. لذت عشق تو را عاشق محزون نماند / رنج لذت بخش هجران را به جز مجنون نماند
۱۳۶. ما ریزه‌خوار رند قلندریم / با غمزه‌ای نواز دل پیر چیره‌خوار
۱۳۷. ما زاده عشقیم و فزاینده دردییم / با مدعی عاکف مسجد به نبردییم
۱۳۸. ما ز دلبستگی حيله‌گران بی خبریم / از پریشانی صاحب‌نظران بی خبریم
۱۳۹. مرشد از دعوت به سوی خویشتن بردار دست / لا الهت را شنیدستم ولی آلا چه شد
۱۴۰. مؤده ای دوست که رندی سر خم را بگشود / باده‌نوشان لب از این مانده تر باید کرد
۱۴۱. مؤده وصل به رندان خرابات رسید / ناگهان غلغله و رقص و طرب برپا شد
۱۴۲. مستان مقام را به پشیزی نمی خرنند / گو خسرو زمانه و یا کیقباد باش
۱۴۳. مشکلم حل نشد از مدرسه و صحبت شیخ / غمزه‌ای تا گره از مشکل ما بگشایی
۱۴۴. معتکف گشتم از ین پس به در پیرمغان / که به یک جرعه می از دو جهان سیرم کرد
۱۴۵. مگذارید که درد دل من فاش شود / که دل پیر خرابات ز غم پاره کنم
۱۴۶. من خراباتیم از من سخن یار مخواه / گنگم از گنگ پریشان شده گفتار مخواه
۱۴۷. با قلندر منشین گر که نشست هرگز / حکمت و فلسفه و آیه و اخبار مخواه
۱۴۸. میخانه در هوای وصالش طرب‌کنان / مطرب به رقص و شادی و چنگ و چغانه است
۱۴۹. می‌خوارگان دلشده ساغر گرفته‌اند / مارا نمی نصیب نشد از سبوی دوست
۱۵۰. ناله زد دوست که راز دل او پیدا شد / پیش رندان خرابات چسان رسوا شد
۱۵۱. ندا به ساقی سرمست گل‌عذار رسید / که طرف دشت چو رخسار سرخ مستان شد



۱۵۲. نه محقق خبری داشت نه عارف اثری / بعد از این دست من و دامن پیری خاموش
۱۵۳. وادی عشق که بی‌هوشی و سرگردانی است / مدعی در طلبش بوالهوس و مغرور است
۱۵۴. واعظ شهر که از پند خود آزارم داد / از دم رند می‌آلوده مددکارم شد
۱۵۵. هشدار ده به پیر خرابات از غم / ساقی ز جام باده مرا کرد هوشیار
۱۵۶. هشیار مباش و راه مستان گیر / کاندر صف هشیاران دیدار نبود
۱۵۷. همه می‌زدگان هوش خود از کف دادند / ساغر از دست روان‌بخش تو هشیارم کرد
۱۵۸. هوشمندان را بگو دفتر ببندند از سخن / کانچه گویند از زبان بی‌هش و مستانه نیست

## منابع

- آملی، سید حیدر. (۱۴۲۳ق)، تفسیر المحيط الاعظم و البحر الخضم و الطود الأشم فی تاویل کتاب الله العزیز المحکم، قم: نور علی نور.
- اکبرین، محمدجواد. (۱۳۸۳)، بایدها و نبایدهای زمامداری خودکامگی در بیان و بنام امام خمینی، مجموعه مقالات امام خمینی و اندیشه‌های اخلاقی و عرفانی، مقالات عرفانی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- برتلس، یوگنی ادواردویچ. (۱۳۸۲)، تصوف و ادبیات تصوف، ترجمه سیروس ایزدی، تهران: امیرکبیر.
- پورجوادی، نصرالله. (۱۳۸۵)، منبعی کهن درباره ملامتیان نیشابور، پژوهشها عرفانی، تهران: نی.
- حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۷۰)، دیوان، تصحیح غنی و قزوینی، به کوشش جربزه دار، تهران.
- خمینی، روح‌الله. (۱۳۸۵)، تقریرات فلسفه امام خمینی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۰)، دیوان امام، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۷۶)، شرح چهل حدیث، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).



- \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۲)، لطایف ربانی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۶)، جستجو در تصوف ایران، تهران: امیرکبیر.
- سلمی، ابو عبدالرحمان. (۱۳۶۹)، مجموعه آثار، رساله الملامتیه، به کوشش نصرالله پورجوادی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- شفیع کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۶)، قلندریه در تاریخ، تهران: سخن.
- عابدی، احمد. (۱۳۸۳)، (حجاب‌های نورانی و ظلمانی)، مجموعه مقالات امام خمینی و اندیشه‌های اخلاقی و عرفانی، مقالات عرفانی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- عمیق، محسن. (۱۳۸۳)، (برخی از ویژگی‌های عرفان امام خمینی)، مجموعه مقالات امام خمینی و اندیشه‌های اخلاقی و عرفانی، مقالات عرفانی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).
- فریدونی، حمیدرضا. (۱۳۸۳)، (روشهای درمان رذایل اخلاقی از منظر امام خمینی)، مجموعه مقالات امام خمینی و اندیشه‌های اخلاقی و عرفانی، مقالات عرفانی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).
- مجلسی، محمد باقر. (۱۳۹۵ ق)، بحارالانوار، تهران: المکتبه الاسلامیه.
- مرادی، علی اصغر. (۱۳۸۳)، (اسلام ناب در پرتوی اسلام ناب از منظر امام خمینی (س))، مجموعه مقالات امام خمینی و اندیشه‌های اخلاقی و عرفانی، مقالات عرفانی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).
- مسعودی، عبدالهادی. (۱۳۸۳)، (پسند خویشتن)، مجموعه مقالات امام خمینی و اندیشه‌های اخلاقی و عرفانی، مقالات عرفانی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- مولوی، جلال‌الدین. (۱۳۷۵)، مثنوی، دفتر سوم، تصحیح رینولد نیکلسون، تهران: طوس.





- هاشمی، سید محمدتقی. (۱۳۸۳)، (ولایت تکوینی و تشریحی از نظر امام خمینی) مجموعه مقالات امام خمینی و اندیشه‌های اخلاقی و عرفانی، مقالات عرفانی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

Archive of SID